

## معرفی کتاب؛

# مسیحیت و مسئله ذهن و بدن

(مجموعه مقالات)<sup>۱</sup>



یاسر پور اسماعیل\*

کتاب حاضر مجموعه مقالاتی از فیلسوفان مسیحی است که می‌کوشند تا از متون و آموزه‌های مسیحی (که برخی از آنها به متون و آموزه‌های اسلامی نزدیک‌اند) و به ویژه معاد و زندگی پس از مرگ، تبیین یا روایتی مبتنی بر دیدگاهی (دوگانه‌انگارانه یا مادی‌انگارانه) درباره نحوه وجود انسان به دست دهند، اما برخی از آنها به لوازم برخی متون و آموزه‌ها نیز اشاره می‌کنند و در موارد اندکی، به تصریحات خود متون نیز می‌پردازند. مقالات این مجموعه با کمک لین رادر بیکر (دانشگاه امرست ماساچوست) انتخاب شده‌اند و چارلز تالیور (کالج سنت آلف) به دو بخش از این مجموعه مقدمه نوشته است.

از میان مقالاتی که در بخش اول این مجموعه (مسیحیت، دوگانه‌انگاری و مادی‌انگاری) انتخاب شده‌اند، مقاله «چشم‌انداز مادی‌انگاری مسیحی» (چارلز تالیور و استوارت گوتز) مادی‌انگاری مسیحی را معرفی می‌کند و نهایتاً از دوگانه‌انگاری مسیحی دفاع می‌کند. سه مقاله «مسیحیان باید دوگانه‌انگار ذهن و بدن را بپذیرند» (دین زیمرمن)، «مادی‌انگاری و باور مسیحی» (الوین پلنتینگا) و «فلسفه ذهن و مسیحیان» (چارلز تالیور) از دوگانه‌انگاری مسیحی دفاع می‌کنند

\*pouresmail@isca.ac.ir

و سه مقاله «مسیحیان باید دوگانه‌انگاری ذهن و بدن را رد کنند» (لین بیکر)، «آیا مسیحیان به نفس نیاز دارند؟ چشم‌اندازهای الاهیاتی و توراتی به سرشت انسان» (ننسی مرفی) و «وجودشناسی مادی‌انگاران از شخص انسانی» (پیتر ون اینواگن) از مادی‌انگاری مسیحی دفاع می‌کنند. همچنین پاسخ‌هایی که لین بیکر و دین زیمرمن به مقالات یک‌دیگر داده‌اند، نمونه‌ جالبی از تبادل دیدگاه یک مادی‌انگار مسیحی و یک دوگانه‌انگار مسیحی است.

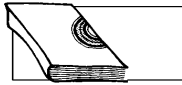
از میان مقالات بخش دوم (دیدگاه‌های مربوط به معاد)، مقاله «معاد» (جف گرین) خلاصه‌ای از دیدگاه‌های دوگانه‌انگاران و مادی‌انگاران را درباره‌ معاد و برزخ معرفی می‌کند. دو مقاله «این همانی اشخاص اعاده‌شده: نقص مهلک انسان‌شناسی یگانه‌انگاران» (جان کوپر) و «معاد، باز ترکیب و تقوم دوباره: آکوئیناس درباره‌ نفس» (النیور استامپ) از تبیین دوگانه‌انگاران معاد دفاع می‌کنند و دو مقاله «مرگ و حیات پس از مرگ» و «اشخاص مادی و آموزه معاد» (لین بیکر) به تبیین مادی‌انگاران‌ای از معاد می‌پردازند. مقاله «فیزیکالیسم، دوگانه‌انگاری، مرگ و معاد» (جیمز تیلور) به نقد تبیین مادی‌انگاران از معاد و ارائه دلایلی برای ترجیح تبیین دوگانه‌انگاران بر اساس آموزه مرگ می‌پردازد.

## بخش اول: دوگانه‌انگاری، مادی‌انگاری و مسیحیت

در این جا هشت مقاله بخش نخست را به اختصار معرفی می‌کنیم.

۱. چارلز تالیور و استوارت گوتز در مقاله «چشم‌اندازهای مادی‌انگاری مسیحی» اشاره می‌کنند که جنبشی نو در فلسفه مسیحی پدید آمده است که از آموزه معاد و زندگی پس از مرگ، تبیینی مادی‌انگاران عرضه می‌کند. آنها از فیلسوفانی همچون لین بیکر، کوین گرگرن، ترنتون مریکز و پیتر ون اینواگن در این سنت نوپا نام می‌برند. این فیلسوفان مادی‌انگار، دوگانه‌انگاری را با کتاب مقدس و لب عقاید مسیحی درباره مرگ و رستاخیز بدن سازگار نمی‌دانند و علاوه بر این، از متون مسیحی مؤیداتی برای پذیرفتن مادی‌انگاری به دست می‌دهند. تالیور و گوتز که خود به دوگانه‌انگاری قائل‌اند و آن را با آموزه‌های مسیحی سازگارتر می‌دانند، ابتدا دلایل ایجابی مادی‌انگاری مسیحی را مرور می‌کنند، سپس به نقدهای مادی‌انگاران مسیحی را از دوگانه‌انگاری پاسخ می‌دهند و سرانجام، دلیلی مسیحی علیه مادی‌انگاری اقامه می‌کنند.





آنها در بخش اول از مقاله خود، چهار استدلال به نفع مادی‌انگاری را بیان می‌کنند. استدلال نخست استدلال از طریق سادگی و خودآگاهی است. براساس این استدلال، ما خود را حیوانی زنده می‌یابیم که حرکت می‌کند، در مکان است و ویژگی‌های زیستی مادی دارد؛ بنابراین دوگانه‌انگاری که برای انسان، علاوه بر این ویژگی‌های مادی و زیستی، ویژگی‌های مجردی هم قائل است، از اصل سادگی تخطی می‌کند. استدلال دوم در واقع، اشکال به دوگانه‌انگاری است. دوگانه‌انگاری از تبیین تعامل میان نفس مجرد و بدن مادی ناتوان است و در نتیجه، باید نفس را مادی بدانیم. استدلال سوم بر این مبتنی است که نمی‌توان رابطه‌ای امکانی میان ذهن و بدن تصور کرد، بلکه رابطه میان آن دو همیشه ضروری است؛ برای مثال، تصورپذیر نیست که کسی الکل بنوشد و هوشیاری‌اش را از دست ندهد. استدلال چهارم استدلالی مسیحی است. طبق متون مسیحی، رستاخیز و حیات پس از مرگ مایه امیدواری ماست، در حالی که اگر دوگانه‌انگاری درست بود، نیازی به رستاخیز وجود نداشت، زیرا به طور طبیعی ما به حیات خود ادامه می‌دادیم و لازم نبود که کتاب مقدس از طریق رستاخیز، ما را به این زندگی امیدوار کند. به علاوه، مرگ در متون دینی شردانسته می‌شود، در حالی که اگر دوگانه‌انگاری درست باشد، مرگ صرفاً کنار گذاشتن بدن و زندگی به صورت نامتجسد است و دلیلی برای شر بودن آن وجود ندارد.

تالیور و گوتر در بخش دوم مقاله، به چهار استدلال بالا پاسخ می‌دهند. پاسخ آنها به استدلال اول این است که دوگانه‌انگاری با فهم درون‌نگرانه ما از «خود بسیط» که برخلاف بدن، مرکب از هیچ چیز نیست، سازگار است. پاسخ به استدلال دوم این است که مادی‌انگاران مسیحی خدا را غیرفیزیکی می‌دانند و با همین مشکل تعامل در مورد رابطه خدا و جهان مادی روبرو هستند. همان‌طور که دشواری حل مسئله تعامل خدا و جهان مادی موجب نمی‌شود که خدا را مادی بدانیم، دشواری مسئله تعامل نفس مجرد و بدن مادی هم موجب نمی‌شود که نفس را مادی بدانیم. پاسخ به استدلال سوم این است که بیشتر فیلسوفان رابطه ضروری میان ذهن و بدن (یا شخص و بدن) را رد می‌کنند، پس بر مبنای چنین دیدگاه کم‌طرفدار و ناپذیرفتنی نمی‌توان مادی‌انگاری مسیحی را استوار کرد. پاسخ به استدلال چهارم این است که هر چند دوگانه‌انگاری مستلزم زندگی نامتجسد پس از مرگ است و آن را امری طبیعی می‌داند، خود تجسد مزایایی دارد که به سبب آنها، خداوند رستاخیز را وعده داده است.

سرانجام، تالیور و گوتر دلیلی مسیحی را به نفع دوگانه‌انگاری اقامه می‌کنند. این دلیل بر

تجسد خدا و حلول او در بدن پسر (مسیح) مبتنی است. طبق این استدلال، آنچه فیزیکی است، ذاتاً فیزیکی است و ممکن نیست که آنچه ذاتاً غیر فیزیکی است، تبدیل به امری فیزیکی شود. از آنجا که خداوند ذاتاً غیر فیزیکی است، چگونه ممکن است در بدن مسیح حلول کند و تبدیل به خدای پسر شود؟ اگر قائل به مادی‌انگاری باشیم، لازم می‌آید چیزی که ذاتاً غیر فیزیکی است، تبدیل به امری فیزیکی شود و این ناممکن است. به این ترتیب، برای تبیین تجسد و حلول، باید قائل به دوگانه‌انگاری شویم و بگوییم که خداوند در روح (نفس مجرد) مسیح حلول می‌کند.

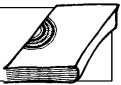
۲. لین بیگر در مقاله «مسیحیان باید دوگانه‌انگاری ذهن و بدن را رد کنند» معتقد است که دوگانه‌انگاری صرفاً نظریه‌ای است که با آموزه‌های دینی مطابق است. این نظریه از فلسفه یونان وارد اعتقادات مسیحی شده و از قضا بسیاری از آموزه‌های مسیحی معاد و حیات پس از مرگ را تبیین می‌کند. با وجود این، دیدگاه غیر دوگانه‌انگاران را می‌توان صورت‌بندی کرد که از مشکلات دوگانه‌انگاری مصون است، اما می‌تواند همان آموزه‌های دینی را به خوبی تبیین کند. بیگر دیدگاه «تقوم» را پیشنهاد می‌دهد؛ یعنی این دیدگاه که شخص انسان با منظر اول شخص مشخص می‌شود و این شخص متقوم به بدن مادی است. بدن و شخص (بیگر به جای تعبیر ذهن یا نفس از تعبیر «شخص» استفاده می‌کند) با هم متحدند، اما این همانی ندارند. اتحاد در مواردی که دو چیز به طور امکانی با هم متحدند نیز به کار می‌رود، اما این همانی در مواردی است که اتحاد دو چیز بالضروره باشد. اتحاد شخص و بدن خاصی که مقوم آن است ضروری نیست، بلکه امکانی است. ممکن بود شخص متقوم به بدن دیگری باشد. برای فهم رابطه «تقوم» به مثال مجسمه و سنگ توجه کنید. سنگ مقوم مجسمه است و مجسمه متقوم به سنگ است، اما سنگ و مجسمه با این که با هم متحدند، نوع واحدی نیستند؛ هر یک از آنها نوع علی حده‌ای است که آثار علی خاص خود را دارد. ممکن است شما سنگ را زیبا ندانید، اما مجسمه را زیبا می‌دانید. ممکن است سنگ هیچ ارزش مادی‌ای نداشته باشد، اما مجسمه ارزش مادی بالایی داشته باشد و مانند اینها. شخص و بدن هم به همین صورت‌اند؛ بعضی از ویژگی‌ها را شخص بالذات دارد و بدن به تبع شخص از آنها برخوردار است (مانند حق مالکیت) و بعضی از ویژگی‌ها را بدن بالذات دارد و شخص به تبع بدن از آنها برخوردار است (مثل ناخن داشتن). آنچه مسئولیت اخلاقی دارد، بدن نیست، بلکه شخص است؛ بدن به تبع شخص است که مسئولیت اخلاقی دارد و پاداش یا مجازات می‌بیند و از آنجا که در معاد باید چیزی وجود داشته باشد که اخلاقاً





مسئول اعمال خود بوده است، شخص گزینه خوبی برای معاد است. شخص ضرورتاً متقوم به بدن ما است و بدون بدن نمی تواند قوام یابد، اما با هیچ بدن خاصی ضرورتاً همراه نیست. هر بدن دیگری که همان منظر اول شخص را داشته باشد، همان شخص است و مشکلاتی از قبیل آکل و مأکول یا تغییر دائمی بدن به وجود نمی آید؛ بنابراین از یک سو، معاد جسمانی با دیدگاه تقوم تضمین می شود (در حالی که با فرض تجرد نفس، روشن نمی شود که چرا معاد باید لزوماً جسمانی باشد) و از سوی دیگر، مشکلات مسئولیت اخلاقی در معاد حل می شود. وانگهی با این دیدگاه از مشکلات فلسفی دوگانه انگاری (مثل مشکل تعامل نفس غیرمادی فاقد مکان و زمان با بدن مادی مکان مند و زمان مند) پرهیز می کنیم. به علاوه، دیدگاه مادی انگارانه بیکر از این حیث که این همانی ذهن و بدن را نمی پذیرد و رابطه آنها را صرفاً اتحاد (امکانی) می داند، دیدگاهی غیر تحویل گراست و از مشکلات مادی انگاری تحویل گرا اجتناب می کند.

۳. زیمرمن در مقاله «مسیحیان باید دوگانه انگاری ذهن و بدن را بپذیرند» از دوگانه انگاری جوهری دفاع می کند و معتقد است که این دیدگاه با آموزه های مسیحی سازگار است. او در این مقاله مفروض می گیرد که اگر دوگانه انگاری فرضیه مقبولی باشد، با معتقدات مسیحی سازگارتر است؛ به همین دلیل در این مقاله، برای اثبات مقبولیت دوگانه انگاری جوهری تلاش می کند. زیمرمن تقریر نوحاسته از دوگانه انگاری جوهری را می پذیرد، نه تقریر دکارتی را و در این مقاله (۱) استدلال می کند که اعتراضات سنتی که به دوگانه انگاری جوهری وارد می شوند، به دوگانه انگاری نوحاسته وارد نیستند و (۲) استدلال می کند که باور به مادی انگاری دست کم همانند باور به دوگانه انگاری دشوار است و وقتی شرایط یکسان است، برای کسی که اعتقادات مسیحی دارد، باور به دوگانه انگاری رجحان می یابد. زیمرمن دوگانه انگاری نوحاسته را به این ترتیب صورت بندی می کند: فقط اندام واره هایی که دارای دستگاه عصبی بسیار پیچیده اند، به طور خودبه خودی حالات آگاهانه (نفس) را به وجود می آورند؛ یعنی بقای وجود نفس و ظهور قوا و استعدادهای آن شدیداً به مغز وابسته است. این دیدگاه برخلاف فیزیکالیسم، ذهن را همان ویژگی های فیزیکی نمی داند و برخلاف دوگانه انگاری دکارتی، ذهن را گسیخته و مستقل از مغز قلمداد نمی کند. زیمرمن معتقد است که دوگانه انگاری نوحاسته به مشکلات سنتی وارد بر دوگانه انگاری دکارتی مبتلا نیست؛ برای مثال، مشکل تعامل نفس و بدن این است که اگر نفس و بدن تا این اندازه متفاوت اند، چگونه ممکن است با هم تعامل داشته باشند؟ این مشکل به



دو مشکل تحلیل می‌شود: (۱) تفاوت میان ویژگی‌های نفس و ویژگی‌های ماده؛ چگونه این امور متفاوت ممکن است با هم روابط قانونی داشته باشند؟ این مشکل برای خداپاوران خلیلی در دوگانه‌انگاری ایجاد نمی‌کند، زیرا آنان از قبل پیش‌بینی می‌کردند که علم فیزیک نتواند همه روابط علی بنیادین را پوشش دهد و باید کیفیات پدیداری را هم لحاظ کند. کیفیات پدیداری ویژگی‌های بنیادینی هستند که تحویل آنها به فیزیک یا کارکردهای فیزیکی ممکن نیست. (۲) چگونه نفس من فقط با بدن من جفت می‌شود، در حالی که ممکن است نفوس و بدن‌های کاملاً مشابهی وجود داشته باشند؟ فقط اگر نفس امری مجرد و غیرمکانی دانسته شود، این مشکل مطرح می‌شود، اما دوگانه‌انگاری نوحاسته در معرض این اشکال نیست، زیرا می‌پذیرد که نفوس در مکان قرار دارند. مشکل دوم مشکل این‌همانی شخصی است: از آن‌جا که نمی‌توان رد نفوس را در زمان و مکان گرفت، از کجا معلوم که نفوس پیوسته در حال تغییر نباشند؛ یعنی نفوس در شخص همیشه در حال آمد و شدند و خاطرات را به یک‌دیگر منتقل می‌کنند و به همین جهت شکاکیت در این که آیا از یک لحظه تا لحظه بعد با شخص واحدی سروکار داریم، معقول می‌شود، در حالی که چنین شکاکیتی معقول نیست. پاسخ زیمرمن این است که همین شکاکیت در مورد بدن هم ممکن است. از کجا معلوم که بدن‌های ما پیوسته در حال تغییر نباشند و بلافاصله جایگزین یک‌دیگر نشوند؟ اگر قرار باشد که در مورد شکاکیت درباره این‌همانی بدن‌ها سخت‌گیری نکنیم، نباید در مورد شکاکیت درباره نفوس هم سخت گرفت.

زیمرمن درباره معاد نفوس نوحاسته معتقد است که اگر نفوس نوحاسته کاملاً به دستگاه عصبی وابسته‌اند، جز به طور معجزه‌آسا نمی‌توانند منتظر هیچ نوعی از حیات اخروی باشند. اگر قرار باشد در معاد هم بدن‌های مشابهی خلق شوند که این نفوس به آنها وابسته باشند، خاطرات آنها خاطرات واقعی نخواهند بود و صرفاً به نظر می‌رسد که خاطره‌اند، زیرا مسیر علی آنها منحرف است (یعنی تغییر کرده است).

زیمرمن در بخش دوم مقاله‌اش علیه مادی‌انگاری استدلال می‌کند. او مادی‌انگاری استاندارد را به این صورت معرفی می‌کند: شخص انسان شیئی مادی است که (۱) اجزای بدنی از جمله اجزای آن است و آگاهی به آن وابسته است و (۲) حدود کمایش طبیعی دارد. اشکال زیمرمن به این صورت است که مادی‌انگاران یا باید مادی‌انگار غیراستاندارد باشند یا به دیدگاه‌هایی معتقد باشند که همانند دوگانه‌انگاری محل تردیدند و رجحانی بر آن ندارند. اشکال زیمرمن به



مادی‌انگاری استاندارد این است که همهٔ گزینه‌هایی که این دیدگاه عرضه می‌کند هویات متوالیه‌اند و چون هویات متوالیه دچار اشکال است، مادی‌انگاری استاندارد ناپذیرفتنی است. اشکال علیه هویات متوالیه این است که (۱) اگر من شخصی باشم که اجزائی (مانند مغز یا بدن) را به دست می‌آورم یا از دست می‌دهم، هر زمان که دچار تغییر اجزا می‌شوم، چیز دیگری وجود دارد که من است؛ یعنی توده‌ای از ماده که از من متمایز است، اما همهٔ همان خصوصیات ذاتی من را دارد (اندازه، شکل، احساس اندوه ... ) (۲) اما این کاذب است که در جایی که هستم، چیز دیگری با همهٔ همان خصوصیات من وجود داشته باشد. فقط چیز واحدی وجود دارد که احساس اندوه می‌کند. مادی‌انگاری فقط در صورتی پذیرفتنی‌تر از دوگانه‌انگاری است که یکی از این دو مقدمه کاذب باشد. کذب مقدمهٔ (۲) تنها در صورت باور به چهاربعدی‌گرایی (این‌که اشیاء دارای اجزای زمانی‌اند) ممکن است و کذب مقدمهٔ (۱) تنها در صورت باور به تطابق‌گرایی و نظریات دومقولی ممکن است و زیمرمن علیه هر دو دسته از این نظریات استدلال می‌کند.

۴. لین بیکر و دین زیمرمن در پاسخ‌هایی که به یک‌دیگر می‌دهند، به نقد دیدگاه‌های یک‌دیگر می‌پردازند. زیمرمن دیدگاه تقوم‌گرایی بیکر را دیدگاهی تطابق‌گرا می‌داند و در مورد آن تردیدهایی را مطرح می‌کند. بیکر به این تردیدها پاسخ می‌دهد و در دیدگاه دوگانه‌انگاری نوحاستهٔ زیمرمن اشکال می‌کند.

۵. نسی مرفی در نخستین فصل از کتابش بدن‌ها و نفس‌ها یا بدن‌های روحانی با عنوان «آیا مسیحیان به نفس نیاز دارند؟» به رویکردهای الهیاتی دربارهٔ ماهیت انسان می‌پردازد. مرفی از دیدگاه مادی‌انگارانهٔ تمام‌عیار (فیزیکالیسم) دفاع می‌کند و آن را با مسیحیت کاملاً سازگار می‌داند. او معتقد است که ترجمه‌های نادرست و نادقیق اولیه از کتاب مقدس موجب شدند که برخی از اندیشه‌های دوگانه‌انگارانهٔ یونانی وارد مسیحیت شوند؛ برای مثال، ترجمهٔ واژهٔ «نَفْس» عبری به «پسوخته» یونانی موجب این تصور شد که کتاب مقدس از نفس مجرد (که فیلسوفان یونان باستان به آن قائل بودند) سخن می‌گوید. در بیشتر این موارد، باید «نفس» را به «خود» یا «شخص» ترجمه کرد. به نظر مرفی، اگر به فیزیکالیسم قائل باشیم، کل الهیات مسیحی و دین مسیحیت را به گونهٔ دیگری خواهیم فهمید. او این تلقی را در آموزه‌هایی همچون خدا، تثلیث، رستگاری و معنویت منطبق می‌کند.

۶. پیتر ون اینواگن در مقاله «وجودشناسی مادی انگارانه از شخص انسانی» هرچند خداوند را مجرد می‌داند، دیدگاهی مادی انگارانه را درباره انسان ارائه می‌دهد و آن را با مسیحیت سازگار می‌داند. او در این مقاله به برخی از خلط‌های سایر مادی انگاران اشاره می‌کند.

۷. الوین پلنتینگا در مقاله «مادی انگاری و باور مسیحی» نه تنها مادی انگاری را با مسیحیت ناسازگار می‌داند، بلکه آن را کاذب هم می‌داند، اما خاطر نشان می‌کند که تعداد زیادی از فیلسوفان و دانشمندان مسیحی، مادی انگارند. او در این مقاله ابتدا استدلال‌های ادعایی به نفع مادی انگاری را ذکر می‌کند، سپس ارتباط خدا باوری مسیحی با این مسئله بیان می‌کند و در پایان، درباره نحوه تبیین مادی انگاران درباره این که چگونه یک ساختار یا رویداد مادی می‌تواند باور باشد، سخن می‌گوید. به نظر او، کتاب مقدس و به ویژه عهد جدید، مطالب بسیاری را در بر دارد که کذب مادی انگاری را نشان می‌دهند. پلنتینگا معتقد است که خدا باوری مسیحی دست کم به ما امکان وجود موجودات اندیشنده غیر مادی را نشان می‌دهد. خود خدا یک موجود اندیشنده غیر مادی است؛ بنابراین بر این اساس که بهترین دلیل امکان چیزی وقوع آن است، نتیجه می‌شود که موجودات اندیشنده غیر مادی ممکن هستند. به علاوه، خدا باوری مسیحی قویاً اشاره می‌کند که موجودات اندیشنده غیر مادی مخلوق نیز وجود دارند؛ برای مثال، فرشتگان و نیز شیطان و لشکریانش. همچنین پلنتینگا معتقد است که برخی از آموزه‌های اساسی مسیحیت (برای نمونه، تجسد و معاد مردگان) با دو گانه انگاری بهتر سازگارند تا با مادی انگاری.

۸. چارلز تالیور در «فلسفه ذهن و مسیحیان» از دو گانه انگاری دفاع می‌کند و آن را با آموزه‌های مسیحی سازگار می‌داند. او فهرستی از آموزه‌های مسیحی را ذکر می‌کند که به نظر او، به بحث دو گانه انگاری و مادی انگاری مربوط‌اند؛ صفات الهی (قدرت مطلقه، علم مطلق، خیر مطلق، فاعلیت بالقصد، مهربانی، ایجاد و ابقای عالم، و جوب وجود، حضور مطلق، عدم جسمانیت، یکی از ثلاث بودن، شخص دوم از الوهیت قدسی بودن)، صفات انسانی (به صورت خدا بودن، احساس و اندیشه داشتن، بدن داشتن، مسئولیت در برابر عمل، تجربه‌ای از خدا داشتن)، جهان (خیر بودن خلق جهان)، مرگ (مرگ نابودی حیات نیست)، مسیح (این که به صلیب کشیده شد، مرد و دفن شد، سپس زنده شد و به سوی آسمان عروج کرد)، آخرت (معاد، بهشت و جهنم) و جن و ملک (که موجودات غیر جسمانی‌اند). تالیور در این مقاله، دلایلی را برای مقبولیت دو گانه انگاری بر اساس آموزه‌های مسیحی ارائه می‌دهد.







## بخش دوم: دیدگاه‌های مربوط به معاد

۹. جف گرین در مقاله «معاد» دیدگاه‌های مابعدالطبیعی مختلفی را که مدعی تبیین معاد مسیحی‌اند را معرفی می‌کند. او ابتدا در این مقاله آموزه مسیحی معاد را بیان می‌کند و به برخی از اعتراضاتی که به این آموزه وارد شده‌اند، پاسخ می‌دهد. در ادامه، به معرفی تبیین‌های مادی‌انگاره از معاد می‌پردازد؛ مدل مشابه‌های ون اینواگن، دیدگاه تقوم لین بیکر، مدل بالابر در حال سقوط و ضد معیار گرایی و پس از آن، تبیین دوگانه‌انگاره آگوستین و آکوئیناس را از معاد معرفی می‌کند و در پایان، به بحث برزخ نیز می‌پردازد.

۱۰. جان کوپر در مقاله «این‌همانی اشخاص اعاده‌شده: نقص مهلک انسان‌شناسی یگانه‌انگار» دوگانه‌انگاری را برای تبیین آموزه مسیحی معاد مناسب‌تر می‌داند. او برای اثبات این مدعا، بر آموزه برزخ و این‌همانی شخصی تأکید می‌کند و نشان می‌دهد که یگانه‌انگاری یا نظریه این‌همانی توانایی تبیین این دو مسئله را ندارد و فقط دوگانه‌انگاری می‌تواند این مسئله را تبیین کند.

۱۱. لین بیکر در مقاله «مرگ و حیات پس از مرگ» تبیین تقوم‌گرایانه خود را از معاد و برزخ ارائه می‌دهد. او در مقاله نخست به مشکل این‌همانی شخصی و راه‌حل‌های مختلفی که برای آن پیشنهاد شده است، می‌پردازد. بیکر معتقد است که دو عنصر دیدگاه تقوم - تجسد ذاتی شخص انسان و منظر اول شخص - به تبیین آموزه مسیحی معاد کمک می‌کنند. او معتقد است که دیدگاه تقوم سه جنبه از آموزه معاد را بهتر از سایر نظریات تبیین می‌کند: تجسد یا جسمانیت معاد، این‌همانی شخص دنیوی و شخص اخروی و معجزه بودن معاد.

۱۲. لین بیکر در مقاله «اشخاص مادی و آموزه معاد» اولاً در صدد نشان دادن این است که حیوان‌انگاری تنها جایگزین مادی‌انگاره برای مجردانگاری نیست و این که دیدگاه تقوم درباره اشخاص انسان کاملاً مادی‌انگاره است. ثانیاً، دیدگاه تقوم درباره اشخاص انسان را با آموزه معاد سازگار می‌داند و ثالثاً، معتقد است که دیدگاه تقوم درباره اشخاص انسان بر رقبای اصلی‌اش - مجردانگاری و حیوان‌انگاری - ترجیح دارد. به این ترتیب، در مورد آموزه معاد، یک مسیحی لازم نیست میان مجردانگاری و حیوان‌انگاری انتخاب کند، بلکه دیدگاه تقوم هم در دسترس است.

۱۳. الینور استامپ در مقاله «معاد، باز ترکیب و تقوم دوباره: آکوئیناس درباره نفس» به

دیدگاه آکوئیناس و تفاوت آن با دیدگاه افلاطونی - دکارتی می‌پردازد. دیدگاه آکوئیناس نفس و بدن را متحد می‌داند و بر خلاف افلاطون و دکارت، انسان را فقط با نفس یکی نمی‌داند. آکوئیناس نفس را صورت بدن و انسان را ترکیبی از نفس و بدن می‌داند. استامپ در این مقاله می‌کوشد تصویر روشنی از دیدگاه آکوئیناس عرضه کند و نشان دهد که مشکل این‌همانی شخص دنیوی و اخروی که به مادی‌انگاری وارد است، به آکوئیناس وارد نیست، هرچند او انسان را با ترکیبی از نفس و بدن یکی می‌داند. به نظر او، جمع آکوئیناس میان ماده و صورت ارسطویی و الاهیات مسیحی تبیینی از معاد را به‌دست می‌دهد که کمتر از سایر تبیین‌ها دچار مشکل است.

۱۴. جیمز تیلر در مقاله « فیزیکالیسم، دوگانه‌انگاری، مرگ و معاد » استدلالی از ترنتون مریکس را به‌نفع مادی‌انگاری بیان می‌کند. براساس این استدلال، فیزیکالیسم بهتر از دوگانه‌انگاری می‌تواند بدی مرگ و خوبی معاد را که از آموزه‌های کتاب مقدس است، تبیین کند و به همین جهت، بر آن ترجیح دارد، اما تیلر در این استدلال تردید می‌کند و اشکالاتی را به آن وارد می‌داند.

## پی‌نوشت‌ها

۱. این کتاب به همت پژوهشکده فلسفه و کلام اسلامی و از سوی نشر پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی به‌زودی در آستانه همایش بین‌المللی آموزه‌های دینی و مسئله نفس و بدن، چاپ و منتشر خواهد شد.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی

• قم، میدان شهدا، ابتدای خیابان معلم  
پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی  
تلفن: ۰۲۵۱-۷۷۴۲۱۶۵  
صندوق پستی: ۳۷۱۸۵/۳۶۸۸  
پست الکترونیک: naqd@isca.ac.ir

